

درس دویست و هشتاد و یکم: صوت ۲۹۳

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر

وجوب احتیاط در شبهات (10)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث انحلال علم اجمالی بنا بر مبنای مرحوم آقای حکیم که ایشان قائل به عدم انحلال تکوینی بلکه انحلال تعبدی بودند به اینجا رسید که با وجود بقاء آن طرفین و عدم مزاحمت یکی از دو دلیل بر دلیل دیگر موجب عدم انحلال علم اجمالی است و بحث امتناع اجتماع مثلین در اینجا لازم نمی آید زیرا دو دلیل جدا هردو، دو موجب برای **حکمین مختلفین فی موردین مختلفین**، این موجب اجتماع مثلین نیست و اما لو فرض که این امتناع اجتماع حکمین متمثلین در مانحن فیه در آنجایی که هردو مقترن باشند یعنی علم اجمالی نسبت به اجتناب از طرفین با علم تفصیلی نسبت به وجوب اجتناب از طرف مشخص اگر مقترن باشند در اینجا سؤال ما این است که چرا انحلال، انحلال تکوینی نیست؟

زیرا جهتش این است که در انحلال تکوینی آن طرفین علم اجمالی از دائره تکلیف خارج می شوند و وقتی از دائره تکلیف خارج شدند طبعاً آن علم اجمالی هم منحل است یعنی به این معنا که گرچه علم اجمالی به آن **تنجس أحد الطرفين** تعلق گرفته است اما این علم اجمالی موجب **اجتناب عن الطرفين** نیست زیرا اگر بخواهد موجب **اجتناب عن الطرفين** باشد در صورت وجود علم تفصیلی به أحد الأطراف، موجب اجتماع حکمین مثلین است.

در حکم علم تفصیلی بودن علم اجمالی، نسبت به تنجّز اطراف شبهه محصوره

سؤال ما در اینجا این است که اگر حکم بر موضوع مبتنی باشد و در سلسله تنجّز حکم تحقق موضوع شرط باشد، امکان ندارد با وجود تحقق موضوع، حکم در اینجا منتفی باشد زیرا آنچه که برای تحقق حکم در صورت تحقق موضوع لازم است وجود امر انشائی در عالم انشاء به عنوان قضیه طبیعی است و تحقق موضوع، شرط دوم برای تحقق علیّت برای حکم است و در سلسله علیّت است. قدرت مکلف بر اتیان هم از شرائط و از سلسله علل برای تنجّز حکم است؛ علل مختلفی دارد که از جمله آنها همان تحقق موضوع است و با وجود تحقق موضوع، حکم در مقام انشاء که به حال خودش باقی است مثلاً وجوب احتراز از نجس در مقام انشاء است حالا این وجوب احتراز از نجس - چه اینکه علم، علم تفصیلی باشد چه علم، علم اجمالی باشد - در مقام انشاء محرز است و در مقام اثبات از سلسله علل مثبته علم مکلف به تنجّز است و ما هم گفتیم که علم اجمالی نسبت به تنجّز اطراف شبهه محصوره در حکم علم تفصیلی است و شارع هم موجب اثبات را در علم تفصیلی منحصر نکرد بلکه هم علم تفصیلی و هم علم اجمالی هردوی اینها موجب اثبات برای تنجّز حکم هستند. همان طور که در کیفیت تحقق آن موضوع، راه و طریق خاصی را شارع لحاظ نکرده است؛ تنجّز أحد الطرفين

بأى نحوٍ كان و بأى جهةٍ و بأى كيفيةٍ و بأى كميةٍ، هیچ کدام از اینها در لحاظ شارع قید نشده است، وقتی که این در لحاظ شارع قید نشود دیگر در این صورت حکم از نقطه نظر شارع در مقام ثبوت تمام است. تحقق موضوع ثبوتاً عند الشارع تمام است. از آن طرف تحقق موضوع اثباتاً عند المكلف هم تمام است.

پس از ناحیه شارع تحقق موضوع تمام است، **أحد الطرفين متنجس بأحد الموجبات النجاسة**، از نقطه نظر مكلف، مقام اثبات هم در اینجا محرز است. مكلف به علم اجمالی در اینجا علم برای تنجس أحد الأطراف دارد. پس وقتی این طور شد **أى دليل على عدم تحقق الحكم عند تحقق الموضوع ثبوتاً و عند تحققه إثباتاً؟!** وقتی که موضوع ثبوتاً هست، اثباتاً هم هست، دلیل بر عدم تحقق آن حکم چیست؟ هیچ دلیلی ما نداریم که یک موضوع هم ثبوتاً عند الشارع محقق باشد و هم اثباتاً عند المكلف محقق باشد. وقتی که این طور شد آن وقت با توجه به این قضیه آیا باز ما قائل به عدم انحلال تکوینی باشیم؟! **هل هذا إلا التناقض** اگر در صورت تحقق موضوع ثبوتاً و تحقق موضوع اثباتاً، قائل به امتناع اجتماع حکمین متمثلین بشویم این امتناع اجتماع کشف می کند از **إما عدم تحقق موضوع ثبوتاً أو عن عدم تحقق موضوع إثباتاً**؛ امتناع اجتماع حکمین مثیلین. چون حکمین متمثلین به موضوع واحد متعلق است؛ یعنی موضوع واحد **من حيث أنه واحد** دو مرتبه جعل حکم به او تعلق گرفته است؛ یک بار جعل به نفس این إناء تعلق گرفته است و **هذا الإناء مُحَرَّمُ التناول** می شود. باز همین إناء نه به حیثیت دیگر بلکه **بنفس هذه الحيثية**، یعنی به نفس همان حیثیت احترازیه که نجاست باشد نه نجاست ثانیه، به نفس همان نجاست که نجاست اولی است دوباره جعل به وجوب احتراز بشود، اینکه جمع بین متمثلین است و در صورت جمع بین متمثلین در اینجا لغویت جعل عند الشارع لازم می آید که جعل لغو باشد.

بله! ممکن است شارع تأکید جعل را بکند یا متمم جعل را داشته باشد، در این بحثی نیست یا جعل مؤکد باشد، اشکال ندارد. در مواردی می بینیم شارع با وجود اینکه حکم یک چیز را حرام کرده است باز دوباره نهی مجدد می آید، باز دوباره امر مجدد می آید. این امر و نهی مجدد جعل مجدد نیست بلکه جعل شده است و تمام است. این دومی جعل ثانی نیست که اگر فرض کنید شخص مورد را ترک بکند، دو مرتبه عقاب به او تعلق می گیرد؛ یک عقاب مربوط به جعل اول باشد و عقاب دوم مربوط به جعل دوم باشد. نه، یک عقاب بیشتر نیست اما اگر فرض کنید دو جعل در اینجا شده باشد دو عقاب به او تعلق می گیرد یعنی من باب مثال اگر مولا عبد را بر اکرام زید **من حيث أنه عالمٌ** حکم کرده است و بعد دوباره به جعل دیگر به اکرام زید **من حيث أنه تقىٌ** حکم کرده است. آن وقت در اینجا هر دو هم در یک شب است. فرض کنید در ليلة الجمعة اکرامش بکن **من حيث أنه عالمٌ و تقىٌ** یعنی به هر کدام از این دو تعلق گرفت، در اینجا باید اکرام بشود؛ اگر از حیث علم یا از حیث تقوی باشد در اینجا اکرام باید بشود. و این جناب آقای عبد یا جناب مكلف اگر زید را اکرام نکرد، دو

عقاب بر او تعلق می گیرد. گرچه در اینجا لیلۀ واحده است ولی یک عقاب **مِنْ حَيْثُ أَتَاهُ تَرْكَ الْأَمْرَ مِنْ حَيْثُ أَتَاهُ عَالَمٌ** و عقاب دوم **مِنْ حَيْثُ تَرْكَ الْأَمْرَ مَوْلَا مِنْ حَيْثُ أَتَاهُ تَقَى**.

عدم وجود دو جعل در حیثیت واحده

پس دو حیثیت مختلف در اینجا مجعول واقع شده است. خب از اینجا ما متوجه این مطلب می شویم که در صورتی که حیثیت، حیثیت واحده باشد، آن حیثیت واحده دیگر نمی گذارد برای اینکه دوباره حیثیتی علاوه بر این مورد مانحن فیه **مِنْ حَيْثُ أَتَاهُ ذُو حَيْثِيَّةٍ** جعل مجدد برای آن تعلق بگیرد. وقتی که یک ظرف متنجّس شد به لحاظ احتراز کلی در قضیۀ طبیعت کلیه، **احتراز عن التنجّس** در اینجا متعلق به این شد و جعل به این تعلق گرفت. پس در اینجا ما حکم واحد داریم یعنی در ظرف جعل در اینجا ما یک جعل داریم، جعل بر این **إِنَاء مِنْ حَيْثُ أَتَاهُ مَتَنَجَّسٌ** شارع این را جعل کرده است. وقتی که شارع در مقام جعل این را واجب الاحتراز کرده است، حالا اگر علم اجمالی بیاید و بر این علم اجمالی تعلق بگیرد که **إِمَّا هَذَا مَتَنَجَّسٌ وَ إِمَّا إِنَاءُ الْآخِرِ**، با وجود جعل اول نسبت به احتراز از این **إِنَاء**، آیا صحیح است که شارع احتراز نسبت به این **إِنَاء** را به علم اجمالی دوباره جعل بکند؟! وقتی که جعل در اینجا به آن تعلق بگیرد این دیگر معنا ندارد [دوباره جعل بکند]. یعنی وقتی که به واسطه جعل شارع که وجوب احتراز را بر این **إِنَاء** معین می آورد ...، چون در مقام ثبوت این **إِنَاء** مصداق برای تنجّس بود، این از نظر ثبوتی بود، به واسطه علم تفصیلی مصداق برای اثبات هم در اینجا محقق شد - در اینجا بحث این است که این علم تفصیلی قبل از علم اجمالی است - مصداق برای اثبات هم مشخص است ما با چشم خودمان داریم می بینیم که الآن این **إِنَاء** متنجّس است حالا جعل شارع ثبوتاً به این **إِنَاء** تعلق گرفته است، اثباتاً هم ما احراز کردیم و دیدیم که این نجس است، وقتی که این طور شد حالا شارع مجدداً بیاید نسبت به تنجّس به موجب جدید جعل بکند؟! یعنی یک متنجّس دیگری در اینجا آمده تعلق گرفته است که الآن این نجس است یا این نجس است، وقتی که شارع این حکم و تنجّس را واجب الاحتراز کرده دوباره بیاید واجب الاحتراز بکند این جعل دیگر لغو می شود. اگر این اوّلی نجاستش به نحوی بود که خودش زائل می شد و با زوال آن نجاست آن ظرف منقلب به طهارت می شد من باب مثال در اینجا استحاله می شد ...

تلمیذ: فرض می کنیم بین اینجا و اکرام زید به یک حیثیت و اکرام زید به حیثیت دیگر موجب تغییر حکم می شد آنجا همان نجاستین است نه نجاست واحده.

استاد: باشد.

تلمیذ: فرق می کند در نجاستین موجبین در قضیه هست.

استاد: ببینید ما یک قطره دم داریم و آن نجاستی که به قطره دم متعلق است الآن بر این **إِنَاء** ثابت شده است، حالا ما دو قطره دم داریم، حالا که دو قطره دم داریم آیا این دو قطره دم، دو جعل متفاوت را اقتضاء

می‌کنند؟! یعنی این قطره اول که آمد بر این إناء افتاد جعل احتراز از این إناء شد، ثانیه بعد قطره دوم افتاد یک جعل دوم آمد تعلق گرفت، در مرتبه ثالث قطره ثالثه در این إناء واقع شد بگوئیم که جعل ثالث تعلق گرفت، این معنی ندارد! یک جعل داریم. همین که قطره آمد و این نجس شد این واجب الاحتراز شد، این وجوب احتراز مربوط به نجاست است، حالا آن نجاست هر چه می‌خواهد باشد؛ نجاست دم باشد، نجاست بول باشد، نجاست خمر باشد، دیگر در مورد نجاست فرقی نمی‌کند. این نجاست، نجاست است. شارع گفت که باید از این به خاطر این تنجس احتراز بشود.

حیثیت دیگر می‌ماند؛ حیثیت ممکن است حیثیت غضبیه باشد که اصلاً از نقطه نظر تعلق حکم، موضوع از نقطه نظر حکم مختلف است. آن به نجاست کاری ندارد، ولو فرض اینکه این طاهر هم باشد **مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَغْضُوبٌ يَجِبُ الْإِحْتِرَازُ عَنْهُ** به طهارت و اینها کاری ندارد. یعنی از نقطه نظر حکم، شارع حکم را براساس نجاست، براساس غضبیت، براساس ضرر برده است و اصلاً ممکن است نه نجس باشد و نه غضب باشد بلکه مضر به حال انسان باشد.

جعل احکام بر اساس تنوع انواع، نه براساس موجب خارجی

بنابراین احکام بر اساس تنوع انواع جعل می‌شوند، نه براساس موجب خارجی که آن شیئی که موجب خارجی هست آیا بول است یا دم است؟! یعنی از نقطه نظر مصداقیت آن مصداق دیگر فرقی نمی‌کند. نجاسات یک باب دارد، غضب یک باب برای خودش دارد، اضرار یک باب دارد و سایر آن امور موجب احتراز هر کدام برای خودشان یک باب جدا دارند. بنابراین با وجود علم تفصیلی به نجاست هذا الإناء اصلاً دیگر جعل ثانی معنا ندارد.

تلمیذ: یعنی علم اجمالی دوم...

استاد: اصلاً علم اجمالی دیگر تکویناً محقق نمی‌شود. اصلاً دیگر معنا ندارد زیرا این مورد که موجب باشد، این موجب موجب خروج این إناء از اطراف علم اجمالی دیگر شده است. کأنّ اینکه این نجاست بر زمین افتاده است، این مورد، مورد تعلق تکلیف نیست، از این باب می‌توانیم آن مسئله امتناع اجتماع حکمین متمثلین آقای حکیم را که اصلاً باطل است، قائل به عدم جعل مجدد بشویم که اصلاً جعل مجدد در اینجا معنا ندارد. آیا وقتی که شارع وجوب احتراز را بر اینجا بار کرده است دوباره بیاید یک وجوب احتراز را بر یک نجاست به واسطه علم اجمالی بار کند؟! همین مسئله نسبت به تقدّم علم اجمالی بر علم تفصیلی هم است چون در علم اجمالی موضوع برای احتراز به آن جعل در مقام تردید بود نه در مقام جزمیت یعنی شارع احتراز از إناء متنجس را در مقام جعل، جعل کرده است. در مقام انطباق که مقام مصداقیت خارجی هست، در اینجا أحدهما برای آن جعل شارع متعلق است یعنی مصداقش، نه مصداق معین؛ یعنی مصداق معین که موضوع مستقل باشد

مصدق برای جعل شارع نیست. أحدهما در عالم فرض و در تصور فرض [منظور است]، چون مبهم است. فلذا برای احراز جعل شارع باید اجتناب از کلیهما کرد، این را عقل حکم می‌کند، شارع حکم نکرده است. شارع می‌گوید که من خمر را حرام می‌کنم، من تنجس با دم را حرام می‌کنم، این مقدار وظیفه من است. عقل در مقام امتثال می‌آید آن حکم ثبوتی شارع را می‌گیرد و برای وصول به آن حکم ثبوتی احتراز از کلیهما می‌کند ولی شارع نگفته است که از هر دو احتراز بکنید. اگر هم شارع گفته باشد حکمش حکم ارشادی است؛ ارشاد به حکم عقل است یعنی شارع در اینجا **مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ أَحَدُ الْعُقَلَاءِ** حکم می‌کند بر اینکه باید از کلیهما احتراز کرد و اصلاً معنا ندارد که شارع در مقام اثبات هم بیاید دخالت کند.

کار و وظیفه شارع فقط بیان حکم در مقام جعل

کار و وظیفه شارع فقط بیان حکم در مقام جعل است؛ **الْخَمْرُ حَرَامٌ، الدَّمُ حَرَامٌ، الْمَتَنَجَّسُ حَرَامٌ، الْغَضَبُ حَرَامٌ. الْإِضْرَارُ حَرَامٌ وَ هَكَذَا**، تمام این موارد و تنوع انواع به عهده شارع است اما احراز اینکه **دَمٌ أَوْ لَا؟** این دیگر وظیفه شارع نیست و همین‌طور اثبات این دمویّت و اثبات تنجس واحدین این دیگر وظیفه شارع نیست. وقتی وظیفه شارع نبود آن وقت دیگر در اینجا یک علم اجمالی داریم که علم اجمالی سابق است، یک علم تفصیلی داریم که علم تفصیلی مسبوق است. این علم اجمالی در مقام اثبات موجب احتراز کلاً الطرفین است تا وقتی که علم تفصیلی نباشد، وقتی علم تفصیلی آمد آن جعل به وجوب احتراز بر این امر خارجی منطبق می‌شود؛ آن جعل ثبوتی **يَجِبُ الْإِحْتِرَازُ عَنِ الْإِنَاءِ الْمَتَنَجَّسِ** بر این منطبق می‌شود، وقتی بر این منطبق شد حالا آیا شارع جعل مجدد بر وجوب احتراز **عَنْ كِلَيْهِمَا** داشته باشد؟! این لغو می‌شود.

لذا اینجاست که مرحوم آقای حکیم در آنجا به این نکته اشاره کردند که آیا علم - اجمالی یا تفصیلی - **حدوثاً و بقاءً** موجب حکم است یا اینکه علم **إِلَى أَبَدِ الْأَبَادِ** موجب حکم است؟! **حدوثاً لا بقاءً، بقاءً** است؛ علم **حدوثاً و بقاءً** موجب حکم است یعنی در بقاء آن حکم، استمرار خود علم هم در اینجا شرط است. علم در اینجا در مقام اثبات است. صحبت ما در اینجا این است که ما اصلاً بحث را در مقام ثبوت می‌بریم. شارع جعلش بر علم اجمالی تعلق نگرفته است بلکه جعلش بر إناء متنجس تعلق گرفته است که إناء متنجس واجب الاحتراز است شارع که نگفته است إناء متنجس به علم اجمالی واجب الاحتراز است، آن را عقل می‌گوید! آن را شارع نمی‌گوید. شارع می‌گوید که إناء متنجس واجب الاحتراز است، حالا آن إناء متنجس را یا با علم تفصیلی شما در مقام اثبات احراز کنید یا با علم اجمالی احراز کنید به من شارع ارتباط و تعلق ندارد. من گفتم که از إناء متنجس باید احتراز بکنید، شما در علم اجمالی کلیهما گفتید، شاید یکی بیاید بگوید که نه خیر اصلاً احتراز از هیچ کدام لازم نیست. آنچه که وظیفه من است جعل حکم در مقام انشاء است آن جعل حکم بر این إناء مُطَبَّق است و علم مکلف کاشف از این است یعنی این در نفس الأمر متعلق برای مولاست و این را در نظر

داشته باشید که بحث ما در علم به عنوان جزء الموضوع برای تحقق موضوع نیست بلکه در جایی است که علم فقط کاشف است، اگر علم به عنوان جزء الموضوع برای تحقق موضوع دخیل باشد در آنجا در مقام جعل، علم مکلف هم قید و لحاظ می شود، آنجا نیست. در آنجایی است که آن احتراز به نفس آن امر خارجی و تقید خارجی تعلق گرفته است و علم مکلف فقط جنبه کاشفیّت دارد؛ کشف خلاف شد خوب شد. کشف خلاف نشد، نشد.

ما الآن در علم اجمالی نمی دانیم که آیا این إناء به خصوص مورد جعل شارع برای احتراز هست یا نیست؟! علم اجمالی ما در مقام اثبات می آید به ما می گوید که چشمت کور، دندهات نرم چون مولا **يَجِبُ الاحتراز** گفته است لذا شما باید احتراز بکنید. مولا می گوید که من که از کلیهما نگفته ام! می گوئیم که تو کلیهما نگو، مای عاقل به عنوان مکلف در مقام عمل و در مقام اجرا از هردو باید احتراز کنیم، شارع نگفته است. شارع گفته است که **يَجِبُ الاحتراز عن إناء المنتجس**. پس در مقام ثبوت نمی دانیم در نفس الأمر جعل شارع به این تعلق گرفته است یا نگرفته است و به عبارت دیگر آیا مصداق برای آن طبیعت کلیه هست یا نیست؟! این را ما نمی دانیم ولی وقتی علم تفصیلی بیاید که می دانیم. وقتی علم تفصیلی می آید یعنی با چشم می بینیم که یک قطره دم در این إناء افتاد، اینجا دیگر می دانیم مصداق برای احتراز قرار گرفته است. وقتی قرار گرفته است دیگر نمی تواند علم اجمالی در اینجا جعل مجدد باشد لذا به طور کلی تکویناً یک جعل در اینجا بیشتر باقی نمی ماند و آن عبارت از وجوب احتراز نسبت به این إناء است نه اینکه حکمین متمائلین است نه، **لا يبقی إلا حکم واحد لا من حیث امتناع اجتماع حکمین متمائلین إنا نقل العلم التفصیلی علی العلم الإجمالی بل من حیث أنه لا یکون إلا حکم واحد** یک حکم در اینجا بیشتر نداریم و آن عبارت از وجوب احتراز از إنائی است که بر این تعلق گرفته است. این تا اینجا بحث راجع به انحلال علم اجمالی بود که به قدر امکان در اینجا صحبت شد.

البته نسبت به مسئله آقای خوئی ادامه دارد. یک اشکالی در بیان آقای حکیم هست یعنی یک إن قُلّتی ایشان کردند و خیلی هم طولش دادند ولی اصلاً لا طائل تحته هست که إن شاء الله آن را به نحو اجمال در جلسه بعد عرض می کنیم و بعد دیگر سراغ بقیه مسائل می آییم.

اللهم صل علی محمد وآل محمد